



مکتب ویژه

گذاری بر تاریخ

صفحه ۵
کلاس
بین چون بابا

خودزنی ملی
هجوم سر خط
خبرها
صفحه ۲

آکادمی
تعارض
صفحه ۲



مقاله



محمدحسین نجفی

کارشناس علوم تربیتی، ۹۵

عضو شورای ناظر انجمن اسلامی دانشجویان

قسمت اول: باید جلو شو بگیریم!

نظرشان این است که وضعیت فرهنگی دانشگاه تهران در چند سال گذشته به سمت بسیار نامطلوبی پیش رفته‌است. برای نمونه به پروژه ساخت سینمای داخلی برای پردیس دانشگاه و مجوز تاسیس کافه‌های متعدد در درهای ورودی دانشگاه اشاره می‌کنند و می‌گویند نتیجه این اقدامات سیر نزولی وضعیت پوشش و پایبندی دانشجویان به موازین شرعی می‌باشد. قبل از این ۱۱۸ استاد دانشگاه در مهر سال ۹۷، در نامه‌ای به رییس دانشگاه، نگرانی خود را نسبت به وضعیت فرهنگی و پوشش دانشجویان ابراز نموده‌بودند؛ اما این بار تعداد امضاهای دانشجویان و اساتید به ۱۸۱۴رسید تا در نامه‌ای دیگر خواستار برخورد جدی‌تر با دانشجویان خاطی شوند

آگاه‌بخش

گزارشی تحلیلی از تجمع اعتراضی دانشجویان دانشگاه تهران

قسمت دوم: دانشکده هنرهای زیبا خانوم!

همه ما درباره جریانات و مسائل پیرامون حجاب اجباری در جامعه شنیده‌ایم. اما این مسائل در داخل دانشگاه تنها به حجاب محدود نمی‌شود. آزادی در ارتباطات با جنس مخالف، آزادی در نحوه نشستن در کلاس‌ها و برنامه‌ها ، وضعیت عبور و مرور دانشجویان به خصوص خوابگاهی‌ها از جمله خواسته‌های ۱۰۰ نفر دانشجویی است که به نمایندگی از هم نظران خود، صبح روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت مقابل پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران تجمع نمودند.

قسمت سوم: سر گیجه!

قوانین، آیین نامه‌ها و بخش نامه‌هایی که در سال‌های گذشته در حوزه برخورد با بدحجابی، ارتباطات جنس مخالف و … مصوب و ابلاغ شده‌است همه و همه نشان از بلاتکلیفی و درماندگی سیاستگذاران حوزه فرهنگی دانشگاه دارد؛ چرا که در مبانی فقهی، قانونی، علمی و اخلاقی مواجه با این مسائل اختلاف نظر‌ها فراوان است. لذا به طور واضحی می‌توان یک عدم هماهنگی و استیصال را در مواجهه با این مسائل مشاهده نمود.

به طور مثال در حالی که ازسویی بنابر گفته شاهدان عینی در قضیه دانشگاه تهران، پس از نامه‌هایی که پیشتر به آن اشاره کردیم، گشت‌هایی برای تذکر به دانشجویان مورد نظر ایجاد گردید که بنابر گفته معاونت فرهنگی دانشگاه تهران این گشت‌ها به هیچ وجه «گشت ارشاد» نبوده‌است.

در نمونه‌ای بزرگتر نیز وزارت علوم در هفته ابتدایی اردیبهشت ماه آیین نامه‌های انضباطی دانشجویان را اصلاح و قوانین مربوط به رصد و برخورد با تخلفات دانشجویان در فضای مجازی را به تصویب رساند، در حالی‌که طبق قوانین خود این وزارتخانه، دانشگاه نباید به مسائل بیرون از محیط آموزشی دانشجو ورود کند. در واقع وزارت علوم با تغییر این آیین نامه ابتدا قوانین خودش را نقض کرده، سپس به حریم شخصی دانشجویان ورود نموده‌است.

قسمت چهارم: آکادمی تعارض

واقعیت مطلب آن است که دانشگاه همواره اولین مکان برای ایجاد تغییر در جامعه قلمداد می‌شده‌است . به راستی هم هنگامی که قشر به اصطلاح خردمند جامعه یعنی دانشگاهیان، توان یافتن راه حلی جامع برای مسائلی نظیر حجاب، ارتباط جنس مخالف و … را نداشته‌اند نمی‌توان از دیگر اقشار جامعه انتظاری برای حل منطقی آن داشت .

حادثه دانشگاه تهران تنها نمونه‌ای از بروز اخلاف نظر در خصوص این مسائل بود که شاید هر روز در دانشگاه‌های مختلف کشور به صورت‌های فردی و کوچک در حال اتفاق افتادن است و نکاتی را باید در خصوص آن بیان نمود:

در این مسئله، از طرفی باید حرف و استدلال جمعیت دانشجویانی که نظر متفاوتی در خصوص این ضوابط و قوانین دارند را شنید و دانشجویان و اساتید به اصطلاح مذهبی‌تر به جای درخواست از مسئولین برای برخورد با این مسئله، خود فضا را برای گفتگو، تعامل سازنده و رسیدن به راه حل موثر فراهم نمایند.

قشر دیگر دانشجویان نیز باید درک نمایند که فضای دانشگاه ویژگی‌های خاص خود را دارد، لذا نمی‌توان با هر شرایط ظاهری یا با هر نوع تعاملی در آن وارد شد و عمل نمود. اینجا اصلا بحث چارچوب‌های فقهی منظور نیست، بلکه بحث مسائل عرفی و شئونات فضای آکادمیک مطرح است. به طور مثال در همین پردیس هنرهای زیبا که تجمع در مقابل آن صورت گرفته‌بود، می‌توان دانشجویانی را از دو جنس متفاوت مشاهده نمود که از نظر ظاهری یا رفتاری هیچ تناسبی با فضای دانشگاهی ندارند.

و اما در خصوص سیاستگذاران و مسئولان حوزه مربوط باید گفت، اولین و ضروری‌ترین اقدام این است که برای رسیدن به فهم درستی از شرایط کنونی و همچنین ویژگی های دانشجویان نسل جدید تلاش نماید، چرا که تصمیم‌گیری و سیاستگذاری بر اساس تجربیات دهه ۷۰ یا ۸۰ تنها کار را خراب‌تر می‌کند، نمونه آن دانشگاه تهران.

در نسخه‌های بعدی همین نشریه به صورت مفصل در خصوص راهبردهای جدی‌تر این بحران سخن خواهیم گفت.



POLITICS
سیاست‌پژوهی

امین مجیدی فرد
ارشد علوم اجتماعی، ۹۷

عضو شورای ناظر انجمن اسلامی دانشجویان

خودزندگی‌ری‌هجو‌سرخ‌خط‌برگ

پیش‌نوشت: اگر به نظر شما وضعیت امروز مطلوب یا رو به بهبود است و آینده درخشانی در انتظار ماست، شما مخاطب این یادداشت نیستید!

۱. اگر تجربه‌ای مشابه من از مهمانی‌های عید دیدنی داشته باشید قاعدتاً پس از پایان تعطیلات می‌توانید یک کتاب بنویسید که شامل انواع مختلفی از مطالب سیاسی و اجتماعی است! بخش عمده‌ای از مطالب این کتاب را سرخط خبرهای روز می‌گیرد که همه از منابع معتبر نقل می‌شود؛ همچون تلگرام! و بخش دیگر را تحلیل‌های بدیع، علمی! سراسر حقیقت و گاه خارق‌العاده آن خبرها. برای مثال موردی داشتیم که ابتدا خبر از مسافرت موجوداتی از سیاره دیگر به زمین و مشاهده آن موجودات توسط شاهدان عینی داد و سپس در تحلیلی پیش‌گویانه خبر از برنامه این موجودات برای سعادت بشر و جنگ‌های احتمالی آینده می‌داد. (همه این مطالب در فضایی کاملاً جدی بیان می‌شد و هیچ شوخی‌ای در کار نبود. منبع مطالب هم موجود بود!). شاید در این کتاب بتوان یک درون‌مایه محوری را انتخاب کرد. درون‌مایه‌ای که در اکثر اخبار و تحلیل‌ها مشترک است. این درون‌مایه را می‌توان در سه عبارت «ما بدبختیم»، «اینا ما رو بیچاره کردن» و «درست بشو نیست این مملکت» خلاصه کرد.

۲. بدبخت‌بینی خود در بین ایرانیان چندان کم‌سابقه نیست. کم نبوده‌اند در تاریخ که بر این طبل کوبیده‌اند و صدایش را بلندتر کرده‌اند. البته در زمانه‌ای این بدبخت‌بینی منحصر به قشری خاص در جامعه بوده درحالی‌که امروز به نظر می‌رسد به نگرشی عمومی تبدیل شده‌است! در فضای عمومی با جنبشی مواجهیم که می‌شود نام آن را «جنبش همگانی خودزنی ملی» نامید. این جنبش با پرتاب بی‌وقفه اخبار یا تحلیل‌های درست یا نادرست نتیجه‌ای ثابت می‌گیرد. مسئله مهم‌تر اینجاست که این جنبش را دولت، رسانه یا هر نهاد خارجی دیگری راهبری نمی‌کند؛ بلکه عامل اساسی حرکت‌دهنده جنبش خود افراد عادی جامعه هستند. تقویت این جنبش موجب شده‌است که نوعی اعتیاد در همگان ایجاد شود که در هر خبری یا تحلیلی به دنبال نقطه‌ای برای خودزنی ملی می‌گردند و اگر نباشد می‌سازند! هجوم این جنبش می‌تواند آسیب‌های اساسی به روان جمعی ما بزند تا جایی که دیگر نه امیدی به امروز داشته باشیم و نه فردا و نه راه فراری در برابر خود ببینیم! اما آیا منظور این است که وضعیت امروز خوب است و مشکلی نداریم؟!

۳. وضعیت خوب نیست و با نگاه واقع‌بینانه بد است! شرایط اقتصادی اسفبار است و ثبات نایاب شده‌است و رفاه اقتصادی اکثریت جامعه شدیداً در خطر است. برای بخش مهمی از جامعه تأمین اقلام اولیه هم به‌سختی انجام می‌شود. وضعیت سیاسی هم حال و روز بهتری ندارد. عقل نایاب شده و بدیهیات عقلی سیاستمداری و سیاستگذاری توسط سیاستمداران نادیده گرفته می‌شود. دعواهای سیاسی تهی از هر گونه جدیت است و میدان‌داری کوتاه‌قدان میدان سیاست ایران را از سویی مضحک و از سویی دیگر ترسناک کرده‌است! وضعیت اجتماعی هم که گفتن ندارد! بی‌اعتمادی به حد اعلاّی خود رسیده و آسیب‌های اجتماعی هم رو به فزونی‌ست. همه این‌ها قبول! اما در این میان ما چه کنیم؟!

۴. بیایید یک واقعیت را بپذیریم. ما انسانیم، بدون اراده خود به این دنیا آمده‌ایم و بدون اراده خود هم به این زندگی ادامه می‌دهیم و چندان اراده‌ای هم در ترک این دنیا نداریم! واقعیت آن است که ما مجبور به زنده ماندنیم؛ ما مجبور به زندگی کردن هستیم! اگر از جمله کسانی باشیم که دل در گرو این خاک و چیزی به نام وطن داریم و یا کسانی که غل و زنجیرهای مالی و مادی ما را در این خاک نگه داشته‌است، آنگاه مجبوریم که در همین‌جا و همین زمان زندگی کنیم. اگر هم که از حاشیه‌نشینان میدان سیاست باشیم که در مواقع لازم دست‌وپایی می‌زنیم، آنگاه دستمان به آن بالاها هم نمی‌رسد که اصلاحی را شکل دهیم؛ البته آنچه از این سالیان سیاست‌ورزی در این مرزوبوم تجربه شده این است که شاید تا اطلاع ثانوی چندان امیدی هم به سیاست و قدرت نمی‌توان داشت! در این وضعیت ما می‌توانیم همچنان در تیررس بمباران اخبار ناامیدکننده قرار بگیریم و هر روز بیشتر از دیروز خود را مستاصل و حیران در میانه میدان ببینیم. در مقابل می‌توانیم زندگی کنیم! دست از پیدا کردن نقش ساختارهای دست‌نایافتنی در وضعیت بکشیم و اگر اصلاح‌گریم؛ اصلاح را از خود و جامعه و خیابان دور و اطراف شروع کنیم. نقطه امید امروز جامعه ایران دقیقاً جایی است که رد پای دولت و قدرت و سلطه کم رنگ‌تر است. نقطه امید در جمع‌های چند نفره‌ای است که از روزمرگی می‌گوییم و مقاومت در برابر نیروی پرقدرت سوق‌دهنده به استیصال و خودزنی را فریاد می‌زنیم! جایی است که جامعه‌ای با انباشتی از تجربه‌های تاریخی خود را بازسازی می‌کند و راه رهایی را در گفت‌وگو و ارتباط می‌یابد. ارتباط و تعامل و انسانی‌تر شدن و پویاتر شدن این تعاملات است که می‌تواند در آخر راهی به رهایی باز کند. این پیشنهاد قطعاً پاسخی است انفعالی به وضعیت موجود! البته انفعالی نه در برابر کلیت وضعیت بلکه انفعالی در برابر قدرت سیاسی غیرقابل‌دسترس. شاید این انفعال موجب پویایی و امید تؤمانی به خیابان و جامعه و خودمان باشد تا شاید هرکس مَرکز جهان خودش قرار گیرد و جهان خود و اطرافیانش را بسازد.

باید بپذیریم که گاهی زنده‌بودن و زندگی کردن خود مقاومت است و مبارزه‌ای جان‌فرسا! و شاید حق با سایه باشد:

چه فکر می‌کنی؟

چه فکر می‌کنی؟

جهان چو آبینگیه‌ی

شکسته‌ای ست

که سرو راست هم در او

شکسته می‌نمایدت

چنان نشسته کوه در

کمین دره‌های این

غروب تنگ

که راه بسته می‌نمایدت.

زمان بی‌کرائه را

تو با شمار گام عمر ما

مسنج

به پای او دمی است

این درنگ درد و رنج

به سان رود

که در نشیب دره سر به

سنگ می‌زند

رونده باش

امید هیچ معجزی ز

مرده نیست

زنده باش…

۳۰
فروردین ۱۳۹۵

سیکس



دکتر امیرحسین پرویزی

کارشناسی ارشد روانشناسی، ۹۷
عضو شورای ناظر انجمن اسلامی

از جلوووووو نظاماااا...

خبــــــــــــرر دلااا

هنوز کشیدگی الف خبیردار ناظم به قدر کفایت نرسیده و هنوز «ر» سر جای ننشسته، صدایمان با همه توان بلند می‌شد که « ااا اکبر... » و ... و ادامه پیدا می‌کرد با شعرهایی که یادم نمی‌آید چرا اینقدر اصرار داشتیم همه بلند و یک‌صدا بخوانیمشان. نمی‌دانم از سر شور و اشتیاق دوران کودکی بود که آنچنان با قدرت شعرهای صبحگاه مدرسه را فریاد می‌زدیم یا از ترس اینکه نکند باز آقای ناظم در بلندگو بگوید: «نه نشد، صدایتان به اندازه کافی بلند نبود ... از اول ... از جلو نظامااا... خبررر دلااا ...» و ما تا زمانی که بلندی صدا و هماهنگی فریادهایمان جناب ناظم را راضی کند، ناگزیر به فریاد زدن صبحگاهی بودیم. ولی هرچه که بود یادم هست که نسبت به معنی آنچه فریادش می‌زدیم فهم درستی نداشتیم. می‌شنیدیم و ناگزیر و بی حق انتخاب، طوطی وار تکرار می‌کردیم! اگر منصف باشیم نمی‌شود منکر نیت خیر ناظم صبحگاه مدرسه‌مان شد و تلاش او برای پریدن خواب دانش‌آموزان و سرحال آوردن آن‌ها قبل از ورود به کلاس را نادیده گرفت. بالاخره او همه تلاشش را می‌کرد و از هر ابزاری که داشت استفاده می‌کرد. ناظم‌های آن زمان که نمی‌دانستند می‌شود به روش‌های دیگر هم بچه‌ها را سرحال آورد. آن زمان هنوز ساسی مانکن‌ها پا به عرصه عمومی گذاشته‌بودند یا اگر گذاشته‌بودند ترک «جنتلمن» را خوانده‌بودند و یا اگر هم چنین چیزهایی خوانده‌بودند اجازه پخش از بلندگو مدرسه ما را نداشتند. آن زمان فقط می‌شد از همین «ااا اکبر» و شعرهای انقلابی که حتی معنی دقیقش را هم نمی‌فهمیدیم برای ایجاد شور و نشاط استفاده کرد.

اما داستان برای دانش‌آموزان جدید شکل دیگری است؛ امروز ناظم مدرسه اگر خیلی کول و باحال باشد می‌تواند آهنگ جنتلمن جناب ساسی مانکن را برای دانش‌آموزان پخش کند و با چاشنی کردن چند حرکت شبه ورزشی (شبه موزون!) هم سر صبح دانش‌آموزان را سر حال بیاورد و هم بسیار مطالب مفید در حوزه روابط بین فردی مثل تشکر و قدردانی از تماس‌ها و پیگیری‌های پارتنر^۱ را به آن‌ها آموزش دهند (۱) انگار ریتم شش و هشت آهنگ از آنچه جناب مانکن می‌گویند مهم‌تر است. و انگار شنیدن کودک از روابط عاطفی بزرگسالان و توصیف فضای پارتی‌های شبانه امری طبیعی است. گویا همین که آهنگی باشد و دستی بالا برود و پایي تکان بخورد کافی است، الباقی ماجرا و آنچه کودکان می‌شنوند، ناخودآگاه یاد می‌گیرند و بی آنکه درست بفهمد درونی‌سازی می‌کنند، مهم نیست!

ظاهر این آهنگ و شادی همراه آن با صبحگاه‌های بی معنا و شعارهای بی‌اختیار گرفته شده قدیم متفاوت است؛ اما هردو یک وجه مشترک دارند، آن هم تحمیل افکار و سلیقه شخصی است در پس شعر و شعار، بدون توجه به درک و نیاز سنی کودک ...!

وقتی کودک از آنچه می‌شنود یا می‌گوید فهم درستی ندارد، پس نمی‌تواند آگاهانه آن را انتخاب کند و قرار دادن او در شرایطی که به ناگزیر و به جبر با این گفتن و شنیدن‌ها همراه شود، در واقع حق طبیعی او برای انتخاب را صلب می‌کند و مهم نیست که آقامان جنتلمن است و یا عامه به سر و عبا به دوش باشد؛ وقتی حرفی که گفته و شنیده می‌شود متناسب با سن و مرحله و رشدی کودک نیست؛ به یک اندازه شکل‌گیری هویت فرد را به مخاطره می‌اندازد و او را به سمت شکل‌گیری یک هویت ضبط شده سوق می‌دهد و در نتیجه فرصت تفکر و انتخاب آزاد را از آینده فرد سلب می‌کند.

۱- اشاره دارد به این مصرع که شاعر می‌گوید ، واسه همه زنگ زندات مرسی

طیبه سادات طباطبایی



کارشناسی ارشد مطالعات برنامه درسی و آموزش، ۹۷
دبیر اسبق واحد رسانه انجمن اسلامی دانشجویان

مسئله نه شادی کودکان با آهنگ سخیف و فاقد حداقل بار معنایی لازم است و نه پخش دسته جمعی آن در مدارس که یک شبه صدای همه اهل ربط و بی ربط را دربیابورد که هیهات!! چه بر سر مدارس و دانش‌آموزان ما آمده‌است؟! حتی در این چند لحظه‌ای هم که چشم متصدیان امر، از خواب بیدار شده‌است، باز هم مسئله اصلی پنهان مانده‌است...

مسئله درست همان جایی است که می‌گوییم عمل برتر از نظریه است؛ همان جایی که می‌اندیشیم انجام امور بهتر از ساعت‌ها نشستن و اندیشه‌ورزی و بحث پیرامون مسائلی است که در ظاهر، نتیجه عملی زودگذری نمی‌دهد. در صورتی که اغلب ما فراموش کرده‌ایم که پشت هر عملی، رویکردهای نظری، خوابیده است و بدا به حال عملی که هیچ رویکردی پشت آن نباشد و یا اگر هم هست، به صورت ناقص، گزینشی و سطحی باشد. حال این‌که این‌که این‌که فقدان در نظام تربیت مربی وجود دارد یا نظام تربیت دانش‌آموز، خود مجالی دیگر می‌طلبد. اما آن‌چه در این‌جا حائز اهمیت است این است که تا زمانی که نظام تربیتی و آموزشی، به طور دقیق و مشخص، تکلیف خود را با مبانی تربیتی کودکان مشخص نکند، اوضاع همان گونه خواهد شد که اکنون شاهدش هستیم و بعدها نیز نتایج کلان‌تر آن را نیز خواهیم دید...

فقدان بنیان‌های نظری دقیق و کامل، درست همان جایی خودش را نشان می‌دهد که می‌بینیم متصدیان امر آموزش و تربیت، از جامعه فاصله گرفته و از دیدن حقایقی که هر روز در جامعه ما در سکوت کامل رسانه‌ای در حال جریان است سر باز می‌زنند و تنها زمانی به فکر می‌افتند که دیگر صدای دانش‌آموزانشان از کالیفرنای آمریکا شنیده می‌شود (۱)

از سوپی دیگر، ادامه ناکارآمدی‌های آموزش و پرورش، بدان جا می‌رسد که برخی مدارس و مهدهای کودک غیر دولتی، خود دست به کار شده و با انتخاب گزینش‌های ناقص از رویکردهای

تربیتی در تبلیغات خود، سعی در بودن گوی سبقت از دیگر رقیبان و جذب خانواده‌های به ستوه آمده از نظام رسمی آموزش و پرورش دارند. رویکردهایی که شاید در ظاهر نوین و زیبا به نظر برسند، اما در باطن امر، چیزی نیستند جز برداشت‌های سطحی و تقلیدی از نظریاتی که نه مناسب کشور و فرهنگ ما هستند و نه به طور کامل و کارشناسی شده گزینش می‌شوند (نظیر این امر را می‌توان در تبلیغاتی مشاهده نمود که با وجد و نشاطی وصف ناشدنی و با افتخاری تمام، خود را «کودک محور» معرفی می‌کنند)؛ هر چند گاه، به این مدارس هم می‌توان حق داد، چرا که اگر این تقلیدها را حذف کنیم، خودمان رویکردهای آن‌چنان دقیق و توافقی شده‌ای نداریم که بخواهیم جایگزین آن‌ها کنیم. به عبارتی یا در تولید نظریات ضعیف هستیم و یا اگر نظریه‌ای هم تولید کنیم، به دلایل مختلف، در اجرای آن‌ها به بن‌بست می‌رسیم. لذا لازم است مسئولین، کمی از برج عاج خوش‌بینی پایین بیایند، برنامه‌های درسی^۱ خود را با توجه به نیاز جامعه تدوین کنند و با به خدمت گرفتن سایر علوم (از قبیل جامعه‌شناسی، الهیات، روان‌شناسی و...) به تمام وجوه تربیتی‌ای که لازم است مدارس به آن‌ها بپردازند، توجه کنند. البته از انصاف دور است که تنها، آموزش و پرورش را مقصر این امر بدانیم. شاید بهتر است عاملیت این امر را در چرخه‌ای از آموزش و پرورش، آموزش عالی و سایر نهادهای مرتبط اجتماعی و غیر اجتماعی تصور کرد که اشکال در هر کدام، باعث اختلال در کار دیگری می‌شود و یک چرخه از اشتباهات را برای نسل بعدی رقم می‌زند.

۱- شاخه‌ای از علوم تربیتی که اشاره دارد به تمام ابعاد مرتبط با آموزش و فعالیت‌های آموزشی، اعم از نظریه، تدوین، اجرا، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، ارزشیابی و ...



مسطقی هادی زاده

کارشناسی پژوهشگری اجتماعی، ۹۵

دبیر سابق تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان

خبر انتشار فیلم رقص دان‌آموزان با آهنگی از ساسی مانکن خواننده‌ی نوستالژیک دهه هفتادی‌ها که با شعرهای دم‌دستی و سطحی خود در اوایل دهه ۸۰ شنوندگان زیادی داشت، مدتی است که دوباره از اخبار داغ میان مردم و رسانه‌ها شده‌است و عده‌ای انگشت به دهان و متعجب!... اما من از این رویداد متعجب نشدم.

علت این‌که من متعجب نشدم این بود که اتفاقی عجیبی نبود، سال‌هاست که در صدا و سیمای خودمان موسیقی‌هایی در همان ژانر و سبک موسیقایی پخش می‌شود و گوش‌مان به شنیدن این سبک خاص موسیقی عادت کرده‌است. اساسا موسیقی ذاتقه است مثل غذا، چه غذاهایی که ما در دوران کودکی دوست نداشتیم و الان ذاتقه ما متفاوت شده‌است.

موسیقی، یک هنر است؛ اما ذائقه‌ی شنوایی، امری اجتماعی. ذائقه چیزی نیست که انسان‌ها خودشان انتخابش کنند، بلکه متأثر است از محیط پیرامونی زندگی آن‌ها و آن چیزهایی که به عنوان موسیقی مصرف نموده‌اند. ما آنچه امروز به عنوان موسیقی، سینما، کتاب، نقاشی و... می‌پسندیم همه در نتیجه تعاملی بین ما و جهان شکل گرفته‌است، و ثمره زندگی در این اجتماع است.

در جامعه‌ی ما در حوزه هنر موسیقی، مردم همیشه از حاکمیت جلوتر بوده‌اند و پیشگام در مصرف موسیقی‌های نو، و حاکمیت با ابزارهایی که در دست دارد، مانند صداوسیما و وزارت ارشاد به دنبال پیش‌برد نگاه خود به موسیقی، اما در این حوزه بطور مداوم پروژه‌هایش محکوم به شکست شده‌است تا آنجا که حاضر به همراهی با موسیقی‌های روز می‌شود و از آن طرف بام می‌افتد. در صداوسیمایی که زمانی از موسیقی وزینی چون استاد شجریان، افتخاری، اصفهانی و امثالهم، در تولیدات خود بهره می‌برد و محدودیت‌ها و قواعد سفت و سختی برای پخش اجرای زنده‌ی موسیقی داشت به جایی رسید که درهای ساختمان جام‌جم را بر روی هر خواننده‌ی تازه مطرح شده‌ای در فضای مجازی می‌گشاید و سبک‌های مختلف موسیقی که عموماً در نگاه اهالی اصیل هنر موسیقی، به چشمی به غیر از هنر بدان نگاه می‌شود را رسمیت بخشیده‌است.

موسیقی‌هایی با اشعار مبتذل و الحان و سازهایی کوک نشده، که نشان از ناآشنایی خوانندگان و آهنگسازان جدید با اصول اساسی هنر، که همان نظم و نتیجتاً آرامش حاصله از آن است، می‌دهد و ناآشنایی مردم با موسیقی اصیل و اصولی نیز ناشی تصمیمات حاکمیتی است، صداوسیما و نهادهای فرهنگی دیگری همچون آموزش و پرورش با بی‌توجهی و رها ساختن عرصه‌ی مهم دنیای هنر که همان موسیقی است و عدم آموزش و بلکه مسکوت گذاشتن آن در فرایندهای تربیتی و آموزشی، این حوزه را به رقیب واگذار و خود از آن عقب نشینی کرده‌است.

ذائقه موسیقایی که در طی سالیان شکل گرفته‌است چیزی است که ترانه‌ی «جنتلمن» ساسی مانکن در خود دارد، و این باعث می‌شود که مخاطب این ترانه، هیچ گاردی نسبت به شنیدن آن نداشته و حتی از آن لذت ببرد، چرا که مطابق با سلیقه شنوایی‌اش می‌باشد و در نتیجه مقاومتی نخواهد بود و این ترک روز به روز بیشتر شنیده می‌شود و در صدر موسیقی‌های محبوب قرار می‌گیرد.

نتیجه این‌که در مسائل حوزه فرهنگ مراقب و ظرافت لازم را باید داشت، چرا که نتیجه‌ی تصمیمات متولیان این حوزه چیزی نیست که اگر از آن پشیمان شوند امکان بازگشت سریع فراهم باشد، و راهکارهایی گاه به گاه درازای عمر یک نسل می‌طلبد؛ و آنچه ما امروز می‌بینیم حاصل تصمیم گذشته‌گان در این ۴۰ سال بوده‌است و آنچه آینده اتفاق می‌افتد هم حاصل تصمیم امروز ما؛ امید است که با فراگیری موسیقی و ارج نهادن به این هنر، آن‌را از سطحی و مبتذل شدن برهانییم و به جایگاه والای آن بازگردانیم، و در این مسیر عزم و تصمیمات متصدیان این حوزه را می‌طلبید.

با SASSY GENTLEMAN

کلاس‌های آموزشی

بررسی پخش آهنگ‌های نامناسب در مدارس از سه دیدگاه جامعه‌شناسی، روانشناسی و آموزش

وقتی گاليله را برای استغفار «کلیسا پسند!» به محاکمه می‌بردند، تمامی پیروان و شاگردانش با دلپره و اضطراب در پشت درهای بسته، مدت‌ها به انتظار صف کشیده‌بودند که استادشان و بزرگشان، رهبر فکری‌شان، علی رغم فشارهای طاقت فرسای ارشادی! داخل دادگاه سربلند و سرفراز، با گام‌های استوار پای به بیرون نهد و بگوید: «زمین هنوز می‌چرخد». اما دریغ که استاد سرفاکنده و پژمرده، رنجور از فشارهای تحمل کرده، سر به زیر از ابراز آنچه که خود هرگز به آن ایمان نداشت، آرام و آهسته به قرائت استغفار نامه! برای همه آنچه که بر خلاف عقیده کلیسا تا به امروز گفته‌بود پرداخت. آنچه برای پیروانش مانده‌بود، یأس بود، و سرشکستگی. از شاگردان یکی فریاد زد: «بیچاره ملتی که قهرمانش را از دست بدهد.» و در اینجا برتولد برشت از قول گاليله چه زیبا می‌گوید: «بیچاره ملتی که به قهرمان نیاز داشته باشد.» و ما می‌بینیم که چه غیرزیبا، سراسر تاریخمان مملو است از قهرمان بازی و قهرمان پروری. و عجیب است به محض اینکه قهرمانی را پرورش دادیم و وی را روی سکو گذاشتیم، ستایشش کردیم، و در بعضی از مقاطع، خجالت‌آور است ولی واقعییتی است، پرستاش کردیم. و حتی در سطح خدایش قرار دادیم و چه فرمان یزدان چه فرمان ... برایش سرودیم، خیلی زود به دلیل اینکه به حق نمی‌تواند تمام خواسته‌هایمان را برآورده کند، شروع به ملامتش می‌کنیم؛ غافل از اینکه این ما بودیم که از او یک بت ساختیم. قهرمان بیچاره که خودش هم چنین ادعایی نداشت. خودمان بالایش می‌پریم و خودمان هم زمینش می‌زنیم؛ آن هم در مضمئزکننده‌ترین حالت ممکن. حالا هیچ فرقی هم نمی‌کند، اگر زورمان نرسد برایش جک درست می‌کنیم. راستی چرا؟ هیچ وقت فکر کرده‌اید؟ چرا!...

این‌ها نوشته‌های کتابی است که دکتر آفتابی جان سر کلاس اخلاق مهندسی برایمان خواندند و من ترغیب شدم تا بخوانمش.

کتاب «جامعه‌شناسی خودمآبی» همانطور که از اسمش پیداست، یک نگاه بدون رودربایستی و دور از کلمه‌های قلبیه و سلبیه و سخت، به مشکلات جامعه کشور و به چرایی عقب ماندگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امروزی است که همه‌مان با آن‌ها درگیر هستیم. بیاید قبول کنیم در موارد زیادی به خودمان و تمدن ۲۵۰۰ ساله‌مان مغرور شدیم و اکثرمان توهم «همه چی دون» بودن داریم. بپذیریم در مواقعی این خود ما بودیم که باعث و بانی بروز مشکلات شدیم.

اگر بخوایم هدف جناب نراقی از نوشتن این کتاب در یک جمله بگوییم، اینگونه می‌نویسم: «دلیل و ریشه هر بدبختی که دچارش هستیم، قسمت عمده‌ش به خودمان باز می‌گردد».

البته اگر روحیه انتقاد پذیری ندارید، شما را به گفته جناب نراقی، به آرامش دعوت می‌کنم که می‌فرمایند: «با شما درصد استثنائی کار ندارم، اصلا بیایید قرار بگذاریم که هر وقت قضیه واقعا برایتان گران تمام شد، خودتان را جزء همان اقلیت استثنائی بدانید، در این صورت حداقل سخنانم را راحت‌تر خواهید خوانند. اصلا مخاطب من شما نیستید؛ منظورم هموطن دست راستی شماست.»

اما اگر کمی هم خودتان را در وضعیت حال و آینده جامعه سهیم می‌دانید؛ پیشنهاد می‌کنم مطالعه این کتاب را از دست ندهید. قول می‌دهم پشیمان نشوید.



آدمی چیست؟ انسان کیست؟ این چه موجودی است که ادعایش تمام تاریخ این جهان را پر کرده‌است و فریاد «من انسان هستم» اش در تک تک صفحات لحظاتی که بر این طبیعت گذشته‌است، شنیده می‌شود و امروز در اوج قله این ادعا قرار گرفته‌است و هر روز بر این ادعا بیشتر تاکید می‌کند، و برای خویشتن، حقوق بشر تدوین کرده‌است و جهان را مسخر خویش گردانیده‌است و هر روز بر کم، کم‌تر قناعت می‌ورزد و بر بیشتر تلاش بیشتر می‌کند. این چه موجودی است که هر آنچه از خیر و شر اگر هست، در دایره نفع و ضرر او سنجیده می‌شود؛ تو گویی اگر در جایی بشری نباشد، دیگر خیر و شری هم معنایی پیدا نمی‌کند. این چه موجودی است که هر آنچه از مهر و محبت باشد در او دیده می‌شود و اگر هم تمام شر و پستی را هم ببینی، باز در او یافت می‌شود. در پاسخ به این سوال هر متفکری و هر فیلسوفی و هر مکتب فلسفی که بوده‌است تا جایی که توانسته، بحث کرده‌است و بر حسب تجربیات خویش و دیده‌هایش، گمانه‌هایی را مطرح کرده و سخن گفته‌است. در این کوتاه، رجوعی به مصحف شریف کرده و از دید آن، قدری به حد توان پاسخ این سوال بررسی می‌کنیم.

خدای متعال در قرآن مراحل خلقت انسان را عصاره‌ای از گل، نطفه‌ای در جایگاهی استوار، علقه، مضغه، شکل‌گیری استخوان‌ها و پوشانده شدن استخوان‌ها با گوشت^۱، معرفی می‌کند. در این مراحل سایر حیوانات هم کمابیش چنین هستند. و این وجه اشتراک میان انسان و سایر حیوانات می‌باشد. اما در انتهای همین آیات مذکور، سخن از انشای خلقی دیگر به میان آمده‌است که در قبال آن خدای سبحان از عبارت «فتبارک الله احسن الخالقین»^۲ استفاده کرده‌است. و این همان وجه تمایز انسان از سایر حیوانات می‌باشد.

خدای متعال در قرآن همانگونه که انسان را تکریم کرده و او را عظیم دانسته، در جاهایی او را همسنگ چهار پایان دانسته‌است؛ بلکه از آن‌ها نیز پست‌تر معرفی کرده‌است. و این تعبیر نشان دهنده همان حقیقت آدمی است نه چیز دیگر و از برای این است که بگوید ذات آدمی گاه چنین است که از احسن تقویم پایین آمده و تا قعر اسفل السافلین پایین می‌آید و حقیقت او چنین می‌شود. کما اینکه در برخی روایات آمده‌است که آدمی در صحرای محشر

انسان

احمد یوسفی
کارشناسی فلسفه، ۹۳
دبیر فرهنگی سابق انجمن اسلامی دانشجویان

بحثی کوتاه درباره انسان در قرآن

با آن حقیقتی که با آن زیسته‌است برانگیخته می‌شود.^۵

در بینش قرآن انسان موجودی است تهی که هرچه از روزگار بر او می‌گذرد بازهم در خور این نیست که از او یادی شود.^۶ یعنی انسان در تمام مراحل وجودی خویش هرچه هم که باشد، باز هم چیزی نیست و موجودی نیازمند است که حتی لحظه‌ای توان تضمین حیات خویش را ندارد؛ حتی به اندازه یک پلک زدن، تا جایی که در قرآن آمده‌است که این خدا است که میان انسان و قلبش حائل شده‌است^۷، و این موجود تهی، حتی میان او و قوایش، این قدرت و اراده خدای سبحان است که واقع شده‌است. حقیقت او فقر مطلق و عین ربط بودن به خدای سبحان بی نیاز حمید^۸ است. آدمی همچون گیاهان دارای خور و خواب و رشد هستند و چون حیوانات گرفتار شهوت و غضب، اما خودی دارند که با آن ادراک کرده و تعقل می‌کنند و با معارف الهیه مرتبط می‌شوند. اما گاه می‌شود که این خود را فراموش می‌کنند^۹، و توهم خود عاقل پنداری‌اش، گوش فلک را کر می‌کند و هم دنیای خویش نابود می‌کند و هم آخرت خویش را به کناره‌ای می‌اندازد. و اسیر و گرفتار همان غضب و شهوت می‌ماند. اما همزمان می‌تواند از همین مرتبه عقلانی هم پا را فراتر گذاشته و جایی برسد که متبرک به دریافت امانت الهی گردد و آن جاست که سخن از تکریم بنی آدم به میان می‌آید^{۱۱}. خلیفه الهی نامیده می‌شود^{۱۱} و چنین انسانی را خدای سبحان بیان آموخته‌است^{۱۲} که کلامش روشن است و آن چه را در پرده ابهام دارد به روشنی بیان می‌دارد نه چنان بهائیم که نمی‌شود فهمید چه می‌گویند.

- ۱- برای تفصیل مطلب رجوع شود به : جوادی آملی، عبدالله، تفسیر انسان به انسان بخش دوم ص ۱۳۱-۲۴۶
- ۲- مومنون، آیات ۱۲-۱۴
- ۳- مومنون، ۱۴
- ۴- فرقان، ۴۴
- ۵- مجمع البیان ج ۹-۱۰، ص ۶۴۲، بخاراالنوار ج ۷، ص ۸۹
- ۶- انسان، ۱
- ۷- انفال ۲۴
- ۸- فاطر ۱۵
- ۹- حشر، ۱۹
- ۱۰- اسراء، ۷۰
- ۱۱- بقره، ۳۰
- ۱۲- الرحمن، ۴

زهرا سادات داوودی مقدم
کارشناسی علوم تربیتی، ۹۶

جان‌ها به لب آمد

روزها گذشت، جشن‌ها گرفتیم، شیرینی و شربت نذر کردیم. دستی بر دعا و نیایش دراز کردیم. دعای فرج را برای آمدنت خواندیم. اشک‌ها ریختیم در فراقت ای یار...

مزمین کردیم درون و بیرون دل را. اما درست در زمان آمدنت، انتظار ما هم چو روزها، ماه‌ها، سال‌های گذشته ادامه یافت و آخرین امید برای آمدنت هم به وقوع نپیوست. عصر جمعه هم سپری شد و خبری از آمدنت نشد که نشد. و انتظار ما مفهومی به درازای هزار و چهار صد سال منتظر ماندنمان ادامه یافت. انتظار چیست؟ انتظاری که این همه سخن از آن به میان می‌آید، یعنی چه؟ انتظار در لغت به معنای درنگ در امور نگهبانی، چشم به راه بودن و نوعی امید داشتن به آینده است. ناگهان با خود به فکر فرو رفتیم؛ آقا شما امسال هم که نیامدی، این انتظار چه فایده‌ای داشت؟ اصلا مگر نمی‌گویند دوره‌ی آخر الزمان است، اصلا آخر زمان کی فرا می‌رسد. یاد مطلبی افتادم که چند وقت پیش خوانده بودم که در آن متن برخی نشانه‌های ظهور، اینطور گفته شده بود: «ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شرایط و نشانه‌هایی دارد که از آن‌ها به عنوان زمینه‌های ظهور و علایم آن یاد می‌شود. تفاوت این دو آن است که زمینه‌ها در تحقق ظهور، تاثیر واقعی دارند؛ به گونه‌ای که با فراهم شدن آن‌ها ظهور امام زمان اتفاق می‌افتد ولی علایم در وقوع ظهور نقشی ندارند؛ بلکه تنها نشانه‌هایی هستند که به وسیله آن می‌توان به اصل ظهور یا نزدیک شدن آن پی برد. یکی از آسیب‌های فکری در جامعه منتظر، خلط میان دو مقوله است. یعنی امت منتظر دچار برداشت غلط می‌شوند و به جای فراهم کردن شرایط و زمینه‌های ظهور، به دنبال پیگیری علایم ظهور می‌باشند».

اعتقاد به مهدی موعود علیه السلام به عنوان امام غایب و مصلح جهانی از ویژگی‌های مهم تفکر شیعی است. از همین رو در این تفکر، انتظار منجی از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار بوده‌است. البته که این انتظار بیش از هر چیز دیگری به نفع خود ماست و شاید سر این فضیلت بزرگ، سختی و مشقتی باشد که در انتظار واقعی نهفته است والا صرف ادعای انتظار که مشکل و دشوار نیست. بدین منظور بهتر است بکشیم شرایط را به گونه‌ای رقم بزنیم که زمینه ظهور، برای مهدی موعود آماده‌تر شود و خودمان را همچنان جز منتظران واقعی حضرت نگه داریم.

از جهت دیگری عظمت وجودی و ابعاد شخصیت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) موجب شده‌است که در طول تاریخ بیش از هزار سالی که از غیبت کبری ایشان می‌گذرد، گروه‌های مختلف با توجه به گرایش‌های خاص اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی که داشته‌اند از منظر خود به تحلیل شخصیت آن حضرت در جهان هستی بردازند و تنها درک و تصور خویش را از این موضوع مطابق با واقعیت می‌پندارند.

شوق دیدار یار را شاید نتوان برای همگان یک وظیفه شمرد، این وظیفه عاشقی است، این تکلیف سوختگان هجران است. بر ما دشوار است که تو مردم را ببینی اما دیده نشوی.

مولای ما، سوز عطش به دراز کشیده‌است. آن زمان فرا می‌رسد که از گوارای وجودت سیر شویم. کی می‌شود که تو ما را ببینی و ما نیز تو را.

می‌دانی آقا جان شما آنقدر خوبی که دلم نمی‌خواهد انتظار آمدنت را نکشم و منتظرت نباشم، مگر می‌شود ...



سر صبح، بقیچه زیر بغل زده از خانه به سمت محل اجتماع کارگران جویای کار می‌رود. در آنجا منتظر ایستاده و هی خدابخدا کرده که یکی از این ماشین‌هایی که گه گداری برای لحظاتی متوقف شده و چند کارگر را سوار می‌کنند، نیش ترمزی زده و او را نیز حداقل به مدت یک روز شاغل سازند. بعد از هشت، نه ساعت جان کنندن، در حالت ایده‌آل اگر که دادن مزدش را به زمان دیگری موکول نساخته و حقش را کف دستش بگذارند، در راه بازگشت به خانه غوغای فکر زخم‌ها و این پول اندک را به کدام زخم زدن و ... مجالش نمی‌دهد.

از خواب که بیدار می‌شود، لنگ ظهر است یا هنگام غروب آفتاب. به قصد انجام کار پر مشقت خود، با زحمت سرکیج کرده و در بین مردم کوچه و بازار می‌چرخد و زولیده و پولیده در خیابان‌ها می‌خرامد. با طلب یاری در راه خدا و خواندن اذکار وارده در ظرف مدت زمان بسیار کمی حداقل مزد یک روز یک کارگر را به چنگ آورده و با خستگی به خانه باز می‌گردد!

البته که جوهر مرد کار است و صد البته که عزت کارگری، ذلت‌گدایی را به سخره می‌گیرد و هزار البته که عرق جبین کارگر را هم‌بسنگ و حتی با ارزش‌تر از قطرات خون شهید دانسته‌اند و لطافت دستان پینه بسته ترک خورده اش را، خنکای بوسه رسول خدا بر دستانش به تصویر کشیده است، اما انگار بر دفتر روزگار ما نوشته شده‌است که که کار ارزان با مزد گران بر کارگران با مزد ارزان از جهاتی برتری یابد!

این روزها سخن از تولید در بین مسئولین زیاد شده و جلسه‌ها و میز گرد‌ها در این موضوع بسیار، اما به راستی می‌توان به رونق تولید و تحرک کاری و اقتصاد پویا چشم داشت ولی نسبت به امنیت جانی، شغلی، روانی و وضعیت معیشت کارگران بی اهمیت بود؟ جامعه ایران از ابتدای سال ۹۷ تاکنون شاهد افزایش قیمت کالاها، خدمات، مسکن و ... بوده‌است به طوری که بخش زیادی از مردم در تامین سید معیشتی خود در تنگنا قرار گرفته‌اند. جمعیت ۱۴ میلیون نفری کارگری نیز از این قاعده مستثنا نبوده‌اند.

حقوق ماهیانه یک کارگر با افزایشی ۳۶ درصدی نسبت به سال ۹۷ به ۱/۵۱۷/۰۰۰ تومان رسیده‌است. در حالی که قیمت کالاهای اساسی با رشد حداقل ۱۰۰ درصدی همراه بوده و بعضی از اقلام مانند گوشت از هر کیلو ۴۰ هزار تومان به حداقل ۱۲۰ هزار تومان پرش داشته‌اند. یعنی بهای ۱ کیلو گوشت که در سال گذشته با یک روز کاری تامین می‌شد امسال با دستمزد ۲/۵ روز معادل است. کارگرانی که حتی در سال گذشته، به ندرت رنگ گوشت را می‌دیدند با این وضع، قاعدتاً گوشت برایشان شده جن و خودشان بسم الله.

افزایش ۳۶٪ حقوق ماهیانه کارگران، شکاف بین حداقل دستمزد و هزینه خانوارهای آنان را تا چه اندازه پر خواهد کرد؟ واقعیت امر آن است که این افزایش، ارزش چندانی نداشته و به این طبقه از جامعه قدرت خرید چندانی نخواهد داد و همچنان شاهد گسترش فقر نسبی در بین آنان خواهیم بود. فاصله معناداری که بین حقوق ماهیانه با خط فقر وجود دارد فشار وارد بر بدنه جامعه کارگری ایران را نشان می‌دهد. بر تمامی این موارد کابوس دست و پنجه نرم کردن تدارک جهیزیه دختر و ازدواج فرزندان، یا تهیه دارو برای بیمار و مخارج سنگین خدمات درمانی، تامین هزینه‌های تحصیلی فرزندان و یا حتی اجاره خانه و ... را اضافه نمایید.

گفته می‌شود که مسبب همه این افزایش قیمت، حباب اقتصادی است که ان شاء الله با ترکیدن آن همه چیز به منوال عادی باز خواهد گشت. افزایش ۵۲ درصدی حق بیمه کارگران ساختمانی هم حباب است؟ حبابی که دستاورد سازمان تامین اجتماعی است، همان که باید زمینه توسعه و رفاه اجتماعی را فراهم آورد.

صنعت ساختمان سازی در سال ۹۸ چه جهش شگرفی خواهد کرد؟ برای یک کارگر مشغول در این حوزه، کار در تمام ایام سال مهیا خواهد بود؟ آیا بین افزایش حق بیمه و حقوق کارگران تناسبی وجود دارد؟ می‌گویند که حقوق روزانه یک کارگر از ۵۰ هزار تومان به ۷۰ هزار تومان رسیده‌است، اما این مقدار را کی داده و کی گرفته؟ نرخ افزایش حق بیمه باید برای کارگران تمام نقاط کشور یکسان باشد؟ تصمیم گیرندگان امر خود توانایی زیستن با این

حقوق‌ها را این اتمسفر دارند؟

عدم نظارت مراجع قانونی بر کارفرمایان به حد کافی احقاق حقوق کارگران در قانون کار را مشکل نموده‌است. این امر زمینه آن را فراهم می‌کند که پیمانکار و صاحبان کار و مشاغل، نازل‌ترین سطح دستمزد و پایین مدت قرار داد را برای شخص کارگر در نظر گیرند و موعد پرداخت را نیز به تعویق بیندازند و گاهی چند روزی از حقوق کارگر را هم ندهند.

از جمله حقوق کارگر آن است که مزدش قبل از خشک نشدن عرقش پرداخت گردد نه این که چند روزی از دستمزدش به راحتی آب خوردن، بالا کشیده شود. کارگر بینوا در این حالت به حکم قاعده سوختن و ساختن، دندان سر جگر می‌گذارد تا مبادا این آب باریکه‌ای که به زحمت می‌آید هم قطع شود و بر فشار اقتصادی، درد بیکاری نیز افزوده گردد.

خود را جای کارگرانی بگذارید که با تعدیل نیروهای سازمان‌ها، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و نهایتاً بیکاری، با حقوق‌های چند ماه پرداخت نشده و هزار درد و رنج دیگر مواجه‌اند و تبعات این فشارها را نیز بر وضعیت مالی، حالت روحی و روانی و ... آن‌ها را نیز در نظر بگیرد.

نمایش یخچال‌های مالمال از میوه و مواد غذایی، فریزرهای پر از گوشت، خانه‌های لوکس با اسباب و اثاثیه لوکس‌تر در آگهی‌های تبلیغاتی صدا و سیما و مضافاً پخش مسابقه‌هایی با جوایزی بادآورده که کم‌ترین حد آن‌ها به اندازه تلاش مستمر یک کارگر در تقریباً سه یا چهار ماه است، حسی جز فقر، تبعیض و ناعدالتی را در فرد بر می‌انگیزد؟

مسلماً دواى این مشکلات، منبرهای قناعت و حلوای صبر نیست؛ مخصوصاً پس از استماع اخبار رشادت‌های غیورمندان عرصه‌های اختلاس و فساد!

تجمع اعتراضی و اعتصاب شاید تنها راه پیش روی جمعی باشد که همه عوامل و شرایط با هم کارد را به استخوانشان رسانده‌است و و از ملجأ قانونی پیش روی خود برای رسیدگی و رفع مشکلاتشان قطع امید کرده باشند. هر از گاهی در گوشه‌های از کشورمان صدای اعتراض کارگران بلند می‌شود. این صدا به گوش ما مردم عادی که می‌رسد، آنچه که مهم است رسیدن صدا به گوش مخاطبان آن می‌باشد. مخاطبان مورد نظر با صدای شکایت و گله کارگران چه می‌کنند، آن را می‌شنوند و یا اینکه:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست

آن چه البته به جایی نرسد فریاد است وقتی اعتنایی به این صداها نشود و هیچ یک از مقامات مرتبط اقتضار حضور ندهند، سوء استفاده از این گروه صبر از کاسه لبریز شده، طبیعی است و فرصتی است که حتماً از آن استفاده خواهد شد.

در همه حال، هدف از اعتراض کارگران درخواست حل معضلات و مشکلات است و نباید همه را به یک چوب راند؛ چرا که همگی آن‌ها جزو اوباش، ضد انقلاب، مزدور و خط گرفته از غرب نبوده و شایسته تهدید به خرد کردن دهان نیستند.

انقلابی که با همت پاهندگان به پیروز رسید و هدفش را زدودن تبعیض و رهایی مستضعفین جهان از چنگال مستکبران قرارداده‌است، چرا از توجه به گروه مستضعف خود غافل است؟

وضعیت نابسامان امروز جامعه کارگری ایران نیازمند توجه و عزم راسخ مسئولین می‌باشد. توجهی البته نه از جنس اعتنا و احترام ایشان به این قشر در زمان انتخابات، در آن هنگام که کاندیداهای عزیز یا در گذشته کارگر بوده‌اند و یا فرزند کارگرند. این مسئله نیازمند گفت و گو با نمایندگان واقعی کارگران و حتی با خود ایشان و درک مشکلات و واقعیات زندگی آن‌ها و برنامه ریزی و وضع قانون و پیگیری امور و کارهایی است که مدیران خود بهتر از نگارنده به آن مطلع اند.

در بحبوحه جنگ اقتصادی، کارگران خواه یا ناخواه در خط مقدم این جبهه در حال جهادند و مانند سایر مردم ایران، فشار این بار را به دوش کشیده‌اند، شرایط فعلی ایجاب می‌کند که افسران نیز حداقل در فکر رساندن تدارکات به آن‌ها باشند.

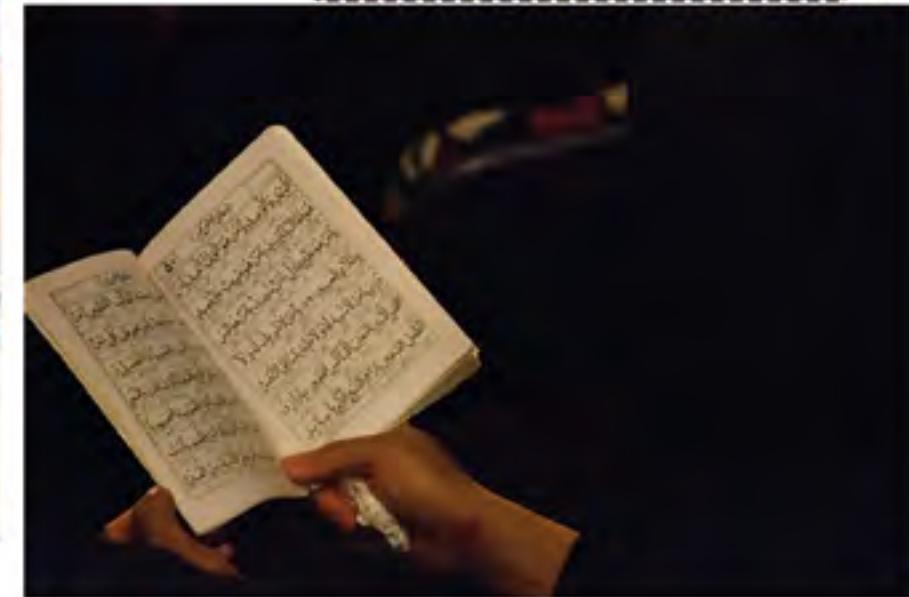
کارگران مشغول کارند اگر کار باشد، مسئولان مشغول چه؟



شب های قدر / رسول ملازاد، مدیریت ورزشی ۹۵



جمکران / اردو تشکیلاتی انجمن اسلامی ۹۶



شب های قدر / رسول ملازاد، مدیریت ورزشی ۹۵



PHOTO
تصویر

جمکران / فاطمه رضایی، علوم و مهندسی اب ۹۵



جمکران / اردو تشکیلاتی انجمن اسلامی ۹۶



۹۷
خرداد ماه
۱۴۰۰

تصویر

شهادت مابعدازی خادمیت



امیر کبیر مردی زنده در تاریخ همه قرون و اعصار



عبدالحسین حسینی وکیلی
کارشناسی علوم، ۴۰
تیم سیاسی ستاد اجلاس اسلامی دانشجویان

عادت مشغول حمام بود که در حمام را شکستند و وارد شدند. شاه‌رگ دست پاک امیر، توسط غلامی بریده شد که خود امیر زیر پرو بالش را گرفته بود. این چنین بود پاسخ الیگاشی و فساد سیستماتیک حاکم به فردی دست‌پاک و مبارز علیه این سیستم. بریده شدن رگ و تبعید در ازای سال‌ها خدمت. معامله جالبی است!

تاریخ می‌خوانیم که عبرت بگیریم. بدانیم امروز چه باید کرد، وگرنه ورق زدن زندگی افراد مرده، در زمان حاضر نفعی به حال ما ندارد و بیشتر به سرگرمی می‌ماند تا کاری مفید!

امیر شدت فساد حاکم و قدرت مفسدان را درک نکرد. نفهمید سال‌ها ثروت‌اندوزی نامشروع وقتی در کنار جهل مردمی قرار بگیرد که خاندان قجر را نماینده خدا می‌بینند و اطاعت از ایشان را واجب شرعی می‌پندارند، چه ترکیب خطرناکی می‌سازد. ای کاش با ملایمت بیشتری نسبت به این خطر اقدام می‌کرد تا بتواند بیشتر بماند و بیشتر مبارزه کند.

امیر تیم‌سازی نکرد و یکه و تنها به مبارزه با جهل و فساد و عقب ماندگی رفت. برای این فرض می‌توان دو توجیه یافت. اول آنکه غرور ذاتی امیر نمی‌گذاشت اعمال نیکش را با دیگری شریک شود. دوم آنکه احتمالاً امیر مرگ خود را تا این حد زود تصور نمی‌کرده و منتظر بوده تا از دارالفنون تعدادی جوان را تربیت کند که ادامه دهنده راهش شوند، اما فساد حاکم مهلتش نداد.

امیر هر چه بود بسیار زود تمام شد. تنها پادی از وی در ذهن ایرانیان نقش بست. یادی سرشار از عقل و تدبیر و عشق به وطن. دوران اصلاحات امیر هنگامی بود که هنوز ۲۰ سال تا انقلاب میچی ژاپن (نقطه آغاز پیشرفت ژاپن) زمان مانده بود و هنوز شکاف پرناشدنی میان شرق و غرب، واقع نشده بود. اگر به هر نوع نهال کاشته شده توسط امیر رسیدگی می‌شد و آب و نور می‌دید، امروز وضع کشورمان از نظر توسعه در حد ممالک اروپایی می‌بود. اما صد حیف که اجل مهلت نداد و نهال سه ساله قطع شد! شاید بتوان گفت که هنوز هم نهالی جدید کاشته نشده است ...

از دیگری شورشیان سراسر کشور را بر جای خود نشانند. فتنه باب را ریشه کن کرد. به اصلاح ساختار امور اداری و نظامی کشور پرداخت. چرخ صنعت کشور را که تقریباً تعطیل بود، روغن کاری کرد و تا حدودی به چرخش درآورد. برای ادامه روند اصلاحات در ایران و ساختن نیروهای متعهد و متخصص، مدرسه دارالفنون را تاسیس کرد. مدرسه‌ای که از معدن‌شناسی و پزشکی و جراحی و داروسازی گرفته تا توپخانه و مهندسی و علوم نظامی در آن تدریس می‌شد. تدبیر امیر آنجا خودش را نشان داد که اساتید مدرسه آرزوهایش را از انگلستان و روسیه انتخاب نکرد. نمی‌خواست روح بیگانه‌پرستی و نفوذ این دو استعمارگر در جوان مستعد ایرانی نفوذ کند.

اما صد حیف که عمرش نرسید میوه تلاش‌هایش را بچشد. ناکام از دنیا رفت ... چرا که تیر را به چشم اسفندپار الیگاشی حاکم زد. دست پاکش را روی اختلاس‌ها و مفت خوری‌های درباریان گذاشت. توقع داشت صدر تا ذیل نظام اداری کشور او را الگو خود قرار دهند. پاک باشند و کار کنند. اینجا بود

که نتوانستند امیر را تحمل کنند. امیر یکه و تنها به مبارزه با فساد سیستماتیک برخاست. حتی حقوق شاه را نیز محدود کرد. حقوق بسیاری از شاهزادگان را قطع کرد. اختلاس گران و مفسدان مالی را به اشد مجازات محکوم کرد. همین دست اعمال بود که باعث شد لابی قدرتی علیه امیر شکل بگیرد که دامنه‌اش تا اندرونی شاه نیز می‌رسید. لابی قدرتی که زنان و مادر شاه نیز در آن نقش داشتند و ذهن شاه را نسبت به امیر بدبین می‌کردند. تا جایی که دارالخلافه شاهنشاهی، حرم‌سرای شاهی شد. و از حرم‌سرا بود که نیمه شب و در حالت مستی حکم قتل امیر، توسط ناصرالدین شاه صادر شد. الیگاشی عادت کرده به مفت خوری، همان نیمه شب حکم را به تبعیدگاه امیر فرستاد تا مبدا شاه از مستی درآید و حکمش را ملغی کند. اسبان بادپایی که در چاپارخانه‌های ساخته امیر در جای جای کشور مقرر شده بودند تا در سریع‌ترین حالت ممکن نامه‌ها را به همه جای کشور برسانند، امروز حامل حکم قتل امیر خود بودند. حکم به باغ فین کاشان (تبعیدگاه امیر کبیر) رسید. امیر طبق

کوران حوادث یکی پس از دیگری خراشی بر تن نیمه جان ایران می‌انداخت. شاه مرده بود و ولیعهد نمی‌توانست از تبریز به تهران بیاید و تاج‌گذاری کند. آخر پول نداشت ... از جای جای کشور بوی بلوا و آشوب به مشام می‌رسید و دل نگران ایران را نگران‌تر می‌کرد. به خاطر ملوک الطوائفی و تجزیه ایران عزیز! از قزوین و بروجرد و کرمانشاه و کردستان و فارس و یزد گرفته تا بوشهر و سیستان و خراسان. صفحه غم‌انگیزتر این فصل از کتاب مصائب ایران آنجاست که در کنار تمام این مصائب، فرهنگ مردم بود که با تبلیغ بهائیت توسط سید محمد علی باب مورد تهدید جدی قرار گرفته بود. با تمام این احوال اگر سری به تهران و عمارت شاه بزنیم با یک عده شاهزاده مفت خور رو به رو می‌شویم که پای میز قمار می‌نشینند و حرم‌سرایشان را روز به روز رونق می‌دهند! انگار نه انگار که کشور در معرض خطرهای گوناگون است. انگار که به سبب شاهی پدرانشان، برای خود در بیت المال سهمی قائل‌اند.

در احوالی که قحطی رجل بیداد می‌کرد، فردی برخاست که هوش و سیاستش زبانزد خلق بود. کسی که قائم مقام فراهانی که از خوشنام‌ترین سیاستمداران تاریخ ایران است، حق پدیری برگردنش داشت و درباره اش نوشته بود: «این پسر بچه خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد». دست روزگار چرخید و چرخید تا صبح دولت محمدتقی که پشت در کلاس درس پسران قائم مقام فراهانی خواندن و نوشتن آموخته بود، دمید و محمدتقی داستان ما، شد امیرکبیر. پیش‌بینی قائم مقام محقق شد و در صبح دولت امیر، قوانین بزرگی نهاده شد و اصلاحات زیادی صورت گرفت. او کسی بود که توانست با اعتباری که داشت، از بازاریان تبریز ۳۰ هزار تومان قرض کند تا بتواند ولیعهد ۱۷ ساله را از تبریز به تهران برساند و او را بر تخت پادشاهی بنشانند. وقتی شاه جوان بی تجربه بر تخت شاهی تکیه زد، تنها امیر را دور خود می‌دید. امیر صدر اعظم و امیر نظام (فرمانده ارتش) شاه شد. سپس به جنگ ملوک الطوائفی رفت و یکی پس



گذاری بر تاریخ

باز آفرینی تاریخ ایران در عهد ناصری

علی باغدار دلگشا

دکتری تاریخ

دبیر دبیرخانه کرسی های آزاد اندیشی



دوره تاریخی پانصد و پنجاه ساله اشکانیان در تلاش بود تا پیشینه‌های هویتی - تاریخی خود را بازشناسد. این عدم اطلاعات تاریخی تا به آن حد بود که ایرانیان دوره ناصری، پارسه، پایتخت هخامنشی را به نادرست تخت جمشید، (تخت جمشید پادشاه اسطوره‌ای) می‌نامیدند و مقبره کورش در پاسارگاد را نیز قبر مادر سلیمان نبی!

این فقدان آگاهی از تاریخ باعث شد تا در ابتدا برای ترسیم هویتی که آثار بازمانده آن دیده می‌شد اما تاریخش نادانسته بود، تاریخ‌سازی صورت گیرد. ادوار تاریخی جعلی و غیر حقیقی مانند دوره‌های آبادیان، آجامیان و گلشائیان شکل گرفت! ادوار تاریخی جعلی که هیچ وجود خارجی نیز نداشتند.

در اواخر دوره ناصری، آگاهی از پژوهش‌های باستان شناسانه غربیان در خصوص تاریخ ایران، شناخت متون پهلوی و زرتشتی و آگاهی از خط اوستایی باعث گردید تا رویکرد نوینی به تاریخ نگاری شکل گیرد.

میرزا عبدالحسین بردسیری کرمانی، معروف به میرزا آقاخان کرمانی - مقتول به سال ۱۳۱۳ق - یکی از دگراندیشان دوره ناصری

شناخت تاریخی، ترسیم‌گر پیشینه‌های هویتی است. آگاهی از پیشینه‌های تاریخی نیز در تشکیل هویت جمعی یک جامعه تأثیری مستقیم دارد. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که جامعه ایران در دوره ناصرالدین شاه قاجار تلاش‌هایی برای شناخت هویت تاریخی خود انجام داده‌است، دوره‌ای که ایرانیان در آن با بسیاری از الگوهای ساختاری مدرن فرنگ آشنا گردیدند؛ ظهور زمینه‌های نهضت مشروطه، ظهور ساختار انتقادی مکالمات خیالی، نهضت ترجمه، ساختارمندی مطبوعات فارسی زبان درون مرزی و رشد مطبوعات فارسی زبان برون مرزی با رویکرد کاملاً انتقادی، ظهور نقد ساختارهای جنسیتی و بسیاری موارد دیگر.

یکی از رخدادهای مهم هویتی - انتقادی - فرهنگی در این دوره، توجه به موضوع تاریخ ایران بود. توجه به تاریخی که البته شناختی درست از آن نیز وجود نداشت. برای نمونه در این دوره جامعه ایران بدون آنکه بداند دوره تاریخی هخامنشیان چه بوده‌است یا آنکه داریوش و کورش هخامنشی چه کسانی بوده‌اند یا بدون کم‌ترین شناخت از وجود



رهاخان و محمدشاه قاجار
سفرها لندن



لحظی ایران در جریان جنگهای جهانی اول و دوم
(ناچمه ماکتوسی)



لحظی ایران در جریان جنگهای جهانی اول و دوم
(ناچمه ماکتوسی)



چاپ کاغذ ایران بهار ۱۲۱۶



مکتب خانه در دوران قاجار



انصار در دوران قاجار



زود اولین دستگاه سینما لوگراف توسط
ظفرالدین شاه ۱۲۷۹



اعمال انلاویون مشروطه خرابان به دست
روسی‌ها در حمله به آذربایجان



ایران



امین مجیدی فرد

ارشد پژوهشگری اجتماعی، ۹۷

عضو شورای ناظر انجمن اسلامی

در جستجوی ریشه‌های تاریخی توسعه نیافتگی جامعه ایران

درآمد: مقاله «ایران، جامعه کوتاه‌مدت» یکی از مقالات مهم و تأثیرگذار در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایران بوده‌است که پس از انتشار، بحث‌ها و انتقادات بسیاری را برانگیخت. این مقاله در سال ۲۰۰۴ در مجله مطالعات خاورمیانه قرار گرفت و با ترجمه عبدالله کوثری در قالب کتابی با همین عنوان در ایران منتشر شد. در متن زیر خلاصه‌ای از مباحث اصلی این مقاله تقدیم می‌گردد.

ایران برخلاف جامعه درازمدت اروپا جامعه‌ای کوتاه‌مدت بوده‌است. در این جامعه تغییرات – حتی تغییرات مهم و بنیادین – اغلب عمری کوتاه داشته‌است. این بی‌تردید نتیجه فقدان

یک چهارچوب استوار و خدشه‌ناپذیر قانونی است که می‌توانست تداومی درازمدت را تضمین کند.

گویاترین کلام برای توصیف ماهیت کوتاه‌مدت جامعه ایران اصطلاح «خانه کلنگی» است. بیشتر این خانه‌ها بناهایی است که بیش از سی (یا حتی بیست) سال ندارد و اغلب شالوده و اسکلتی مناسب نیز برخوردار است. در مواردی معدود این خانه‌ها ممکن است فرسوده شده‌باشد، اما آنچه سبب محکومیت آن‌ها می‌شود و درنهایت ساختمان را بی‌ارزش قلمداد می‌کند و فقط ارزش زمین را به‌حساب می‌آورد، این دآوری است که معماری این ساختمان‌ها و/یا طراحی داخلی آن‌ها بنا بر آخرین مد و پسند روز کهنه شده‌است. بنابراین به‌جای نوسازی آن خانه یا هر بنای دیگر و افزودن بر سرمایه مادی موجود، کل آن ساختمان به دست مالک یا خریدار ویران می‌شود و بنایی جدید بر زمین آن بالا می‌رود. ازاین‌روست که صاحب این قلم، گاه برای توصیف جامعه کوتاه‌مدت ایران آن را «جامعه کلنگی» نامیده، یعنی جامعه‌ای که بسیاری از جنبه‌های آن- سیاسی، اجتماعی، آموزشی، ادبی – پیوسته در معرض این خطر است که هوی و هوس کوتاه‌مدت جامعه با کلنگ به جانش افتد.

کوتاه‌مدت

بود. از همین اندرونی بود که شاه صفی برای تصاحب تخت و تاج پدربزرگش، شاه عباس اول، سربرآورد و با قساوتی بی‌مانند حکومت کرد. با این اوصاف آسان می‌توان دریافت که وزیران و مقامات عمده مملکت در چه محیط نامنی کار می‌کردند و گاه کشته می‌شدند. داستان دیرین مردان قدرتمندی که (به تنهایی یا همراه خانواده‌شان) به فرمان شاه نابود شدند، اگر به تفصیل حکایت شود تاریخ هول‌آوری است که سر به چند مجلد خواهد زد.

بی‌اعتباری جان و مال

این ویژگی جامعه کوتاه‌مدت ایران مستقیماً از ویژگی نخست سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که شاه نایب خداوند بر روی زمین بود و به‌هیچ‌روی در برابر افراد و طبقات جامعه، با هر مایه از فضل و اعتبار و ثروت، ناچار به پاسخگویی نبود، بر جان و مال اتباع یا همان رعیت دستی گشاده داشت. هیچ شخصی یا طبقه یا جماعتی قادر نیست مدعی حقی باشد، مگر آن‌چه فرمانروا اعطا کرده یا به تأیید او رسیده‌است. بنابراین هیچ قانون یا نظام‌نامه‌ای نیست که قدرت دولت را محدود کند یا در صورت تخطی و تجاوز دولت مورد استناد قرار گیرد. از آنجا که حکومت مبتنی بر قانون نبود، قدرت، مالکیت و نفس زندگی را می‌توانستند بی‌هیچ تشریفات رسمی از فرد سلب کنند. این ناامنی در تمام اقشار و لایه‌های جامعه گسترده بود. تاریخ ایران آکنده است از نمونه‌های بی‌شمار این ناامنی مال و جان. بسیاری از مقامات مهم مملکت بی‌هیچ تشریفات قانونی و محروم از هر نوع دادخواهی کشته شدند و/یا اموال‌شان مصادره شد و علت این اعمال اغلب «سیاسی» بود.

مشکل انباشت و توسعه

اگر نکته‌ای وجود داشته باشد که تمام نظریه‌های عمده توسعه اقتصادی بر سر آن توافق داشته باشند، آن نکته این است که انقلاب صنعتی نتیجه انباشت درازمدت سرمایه تجاری و بعد سرمایه صنعتی بود. انباشت درازمدت سرمایه شرط لازم، اما نه شرط کافی، برای توسعه اقتصادی مدرن بود. به طور خلاصه می‌توان گفت که صرفاً وابسته به موفقیت فرد – هرکه بود- در انباشت سرمایه نیاز به پس‌انداز فراوان برای کسب قدرت و نگاه‌داری آن بود، جای تعجب نیست که فرزندکشی، برادرکشی و پدرکشی در خاندان شاهی تا بدان حد رواج داشت. گذشته از کشتن، کور کردن و محبوس کردن دائمی فرد در اندرونی از تدابیر رایج صفویان

این بود که چرا فرآیند انباشت سرمایه در جوامعی مثل ایران در دورانی که ثروتمند و برخوردار از تکنولوژی پیشرفته بودند، یعنی مثلاً در اوایل قرون وسطی آغاز نشد؟ روشن‌ترین پاسخ این است که اقدام به پس‌انداز درازمدت به علت ترس از غارت و مصادره کار اقلانهای نبود و در موارد معدودی هم که کوششی به عمل می‌آمد یا به دلایلی دیگر ثروت تجاری انبوهی گرد می‌آمد غارت و مصادره این فرآیند را قطع می‌کرد.

پاسخ این نویسنده به دلیل عمده نبود انباشت درازمدت سرمایه در جامعه ایران این است که مالک ایرانی هیچ حقی بر مالکیت خود و هیچ امنیتی برای عایدات خود نداشت. اموال سرمایه‌دار اروپایی مشمول آزادی خدشه‌ناپذیر (طبیعی) می‌شد و اموال فئودال اروپایی مشمول حق خدشه‌ناپذیر (طبیعی) بود اما عایدات و ثروت مالک ایرانی امتیازی قابل انتقال بود و همین ناامنی شامل درآمد و ثروت بازرگانان نیز می‌شد، هم در حیات آنان و هم بعد از مرگ‌شان. سرتاسر تاریخ ایران و وقایع‌نامه‌های موجود آکنده از مثال‌هایی از این ناامنی و پیش‌بینی‌ناپذیری است.

اگر نکته اصلی در مورد توسعه درازمدت این چنین مغفول نمانده بود، تأکید بر این گفته زاید می‌نمود که فرآیند توسعه نشانه انتقال جامعه از یک وضعیت به وضعیت دیگر است و نه صرفاً جریانی که نتیجه‌اش افزایش نمایان سهم کالاها و خدمات صنعتی در کل تولید ملی یا سکولارشدن قانون، سیاست و روابط اجتماعی و یا پدید آمدن جامعه توده‌وار است. همین انتقال همه‌جانبه -تغییری که مستلزم فرآیندی طولانی و مداوم است و گاه چند قرن به درازا می‌کشد – است که در ایران به‌ندرت روی داده و در موارد معدود هم که پیش آمده هنجارهای بنیانی حکومت استبدادی آن را متوقف کرده و گاه حتی به سقوط و سیر قهقراییی نیز کشانده‌است و بدین ترتیب تاریخ را بدل به رشته‌ای از «دوره‌های کوتاه‌مدت پیوسته» کرده‌است.

از همین روست که با همه دستاوردهای فرهنگی و فنی در برخی دوره‌ها، جامعه سنتی ایران به مراحل توسعه مطابق با اروپای بعد از رنسانس نرسیده‌است. در فاصله دو انقلاب ایران در قرن بیستم تقلید دلخواه و بی‌ترتیب از اروپا – یعنی آنچه این نویسنده در جای دیگر به عنوان «شبه مدرنیسم» از آن یاد کرده – نهادها و سازمان‌ها و کالاهای و خدمات جدیدی به‌وجود آورد.

فارسیهود



فارسی یهودی، فارسی نو و بهره‌گیری از زبان عبری در نگارش است. این زبان فرهنگی اختصاص به ایرانیان یهودی مذهب دارد.

کتاب «فارسیهود» به قلم ناهید پیرنظر در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات «ایران‌نامک» در تورنتو کانادا منتشر شده‌است. موضوع این کتاب آثار ادبی و هنری ایرانیان یهودی مذهب می‌باشد.

مکتوبات خیالی



سبکی انتقادی است که برای بیان نقدهای سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و رسائل دوره مشروطه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. کتاب مکتوبات خیالی: اسنادی از گفتمان سیاسی عصر مشروطه شامل ۵ عنوان از این مکتوبات است. این کتاب به اهتمام علی باغدار دلگشا از خلال بررسی بیش از پانزده هزار برگ مطبوعاتی دوره قاجار مستخرج شده‌است. این کتاب در سال ۲۰۱۷ توسط انتشارات «شرکت کتاب» در لس آنجلس و در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات «روشنگران» در تهران منتشر شده‌است.

مشروطه ایرانی



به معنی نوع برداشت ایرانیان دوره قاجار از مفهوم مشروطه است. این اصطلاح برای نخستین بار در رساله لالان در دوره مشروطه به کار رفته‌است. این کتاب به قلم ماشاء الله آجودانی برای نخستین بار در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات «اخران» منتشر شده‌است و تا کنون بیش از دوازده نوبت چاپ را تجربه کرده‌است. کتاب «مشروطه ایرانی» در ۱۹ بخش تنظیم شده‌است. موضوعات محوری کتاب عبارت‌اند از: تلقی شیعه از حکومت، ولایت فقیه در دوره قاجار، مشیر الدوله، مستشارالدوله، ملکم خان و بحران تجدد در ایران.

تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی



این کتاب به قلم محمد توکلی طرفی منتشر شده‌است. دو بخش اصلی آن عبارت‌اند از: تجدد بومی و فرنگ شناسی. در این کتاب تلقی ایرانیان دوره قاجار به خصوص سال‌های مشروطه نسبت به موضوعاتی چون ایران زمین، عرب سنتیزی، فرنگ ستایی، مفهوم وطن، مام وطن، فرنگ شناسی، فرنگ سنتیزی و بازخوانی انقلاب فرانسه مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌است. این کتاب مجموع مقالاتی است که نویسنده پیش از این بیشتر آن‌ها را در نشریات علمی منتشر کرده‌است. ویراست دوم این کتاب در سال ۲۰۱۶ در تورنتو توسط انتشارات «ایران نامک» و همچنین در سال ۱۳۹۵ توسط نشر «پردیس دانش» در تهران منتشر شده‌است.



اعتراضات قبل انقلاب ۵۷

تصویب از رایجیامایی اسفند ۵۸ در مخالفت با حجاب اجباری

کودک۲۸درداد۱۳۳۲

جدایی بحرین از خاک ایران (۱۳۹۱/۷)

چمه یازدهم مهرماه ساعت پنج بند از ظهرسال ۱۳۳۷ اولین فرستنده تلویزیونی آغاز به کار کرد

کشف حجاب در دوره رضاشاхан

رضاخان در جریان دیدار از مدارس دخترانه (کشف حجاب)

رهاخان در جریان دیدار از مدارس دخترانه (کشف حجاب)

رهاخان در جریان دیدار از مدارس دخترانه (کشف حجاب)

...آهکم درد، هم وطن...

محمد صابریان

پژوهشگر و محقق
موسسه مطالعات و تحقیقات



پس از اعلام توقف معافیت تحریمی خریداران نفت ایران توسط دولت ترامپ، مسئولان جمهوری اسلامی راه مقابله در برابر شرایط پیش آمده را پی گرفتند. یکی از مهم‌ترین این واکنش‌ها تعلیق دو تعهد برجامی ایران بود. در همان شب اعلام تصمیم ایران، عراقچی معاون وزارت امور خارجه در گفتگو ویژه خبری حاضر شد و با بیان یک سری از مسائل، سعی در تهدید کشورهای اروپایی نمود. یکی از تهدیدات عراقچی اخراج مهاجران افغانستانی ساکن ایران بود که واکنش‌های زیادی را در پی داشت.

قطعا بیان چنین حرفی از زبان یک مسئول رسمی جمهوری اسلامی برای مهاجران که در تمام این سال‌ها در دوران جنگ و تحریم و وضعیت بد اقتصادی همراه و هم‌درد مردم ایران بودند موجب رنجش است. مگر وطن چه چیزی است جز ارزش‌های مشترک، رسوم مشترک، خاطرات مشترک و دردهای مشترک و گرنه که این مرزهای موهوم، زائیده زور شمشیر همان منطقی است که امروز تحریم را برای ما تجویز می‌کند.

باید گفت وظیفه حاکمیت محافظت از حق همه ساکنین این آب و خاک است؛ چه بومی و چه مهاجر. پس از این همه سال همراهی، وجه معامله شدن آن‌ها در برابر اروپا، نه تنها زیر پا گذاشتن حرمت چند دهه همراهی و هزینه دادن مهاجران است؛ بلکه نابود کردن ظرفیت اجتماعی و فرهنگی مهاجران در جامعه ایران است. دولت‌مردان باید بدانند انسجام اجتماعی داخلی، مهم‌ترین عامل مقاومت برای گذر از شرایط موقت فعلی است. در این راه سوزاندن ظرفیت‌ها با صحبت‌های این چنینی و یا سختگیری‌های داخلی نسبت به فعالین اجتماعی و مردم بزرگترین اشتباه است.

از دیگر سو نیز فارغ از ملاحظات انسانی این صحبت، چند واقعیت مهم در این میان وجود دارد. اولین این واقعیت‌ها آن است که مهاجران در این سال‌ها نیروی کار ارزانی را در اختیار این کشور قرار داده‌اند. اخراج آن‌ها در شرایط اقتصادی فعلی قطعاً ممکن نیست و در ضمن باید به این نکته نیز توجه کرد در دو سال اخیر با بدتر شدن فضای اقتصادی ایران، بسیاری از مهاجران به کشور خود برگشته یا ایران را به مقصد اروپا ترک کرده‌اند.

نکته اصلی و مهم ماجرا، ناکارآمدی کلیت سیاست تهدید اروپا است. چرا که وزن کارت‌های تهدید اروپا علی‌رغم بالا بودن به آن میزان نیست که آن‌ها را به رویارویی مستقیم با آمریکا سوق دهد. هر چند که کم هزینه‌ترین سیاست موجود است. از همین رو شاید لازم باشد ایران سیاست‌های جایگزینی برای این سیاست داشته باشد.



امیرحسین اکبری

کارشناس علوم تربیتی، ۹۵

مدیر واحد اجرایی انجمن اسلامی دانشجویان



کلمه‌های مختلف را به هم نزنید
بلکه در کنار هم قرار دهید

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هکات

شماره ۵۵ - خرداد ماه ۹۸

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۸۶۶۰ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: نسیم جهانی

سرمدبیر: فاطمه رسولی

طراح نشریه: احد جعفری رهبار، علیزاده، احمد نجف‌زاده

صفحه آرا: سید اصغر مویدی

ویراستار: فاطمه رضایی

دبیر سرویس عکس: رسول ملانژاد

هیئت تحریریه:

محمد صابریان، امین مجیدی فرد، احمد نجف‌زاده، آتنا حسین پور، محمدحسین پرویزی، نجمه عرفاتیان، اتوسا توکلی، طیبه سادات طباطبایی، احمد یوسفی، محمدحسین نجفی، مصطفی هادی‌زاده، ایمان جعفری، نسیم جهانی، فاطمه رضایی، سمانه زارعی، رضا رزاقی، محمدحسین خسروی، محمد مهدی حسن‌آبادی، امیرحسین اکبری، فاطمه رسولی، زهره جعفری‌پور، نفیسه چمبر، سید اصغر مویدی، هانیه طلوع، زهرا سادات داوودی، علی باغدار دلگشا، شاهد بنی اسدی